

چسب و فیچی

نقاشان ناکام یا گرافیست‌های بنام

● مهرداد احمدی‌شیخانی: موضوع مهاجرت همیشه برایم چالش برانگیز بوده و هست. از محیط یا سرزمینی به هر دلیلی جدا می‌شویم، به این قصد که در سرزمینی دیگر به چیزهایی که نداشتیم یا مطلوبانم است دست پیدا کنیم، اما با رسیدن به سرزمین جدید گویی ریشه‌هایمان با تمام قوت ما را در سرزمین قبلی نگه می‌دارد و همه وجودمان را از آب‌شخور گذشته سیراب می‌کند. برگ‌ویارمان در سرزمین جدید است و ریشه‌هایمان در سرزمین قدیم. تو گویی نه اینیم و نه آن. دچار دوگانگی و تعارضی حل‌نشدنی. چنان‌که این سرزمین محیطی قدرتمند حاشیه‌ای می‌شود و اگر توانایی تاثیرگذاری سرزمین جدید پایین باشد، مهاجر سعی می‌کند دلبستگی‌های گذشته را در این محیط جدید بازتولید کرده و آن را به رنگ‌وبوی سرزمین گذشته درآورد. چراکه این‌گونه می‌تواند همچنان دلبستگی‌های گذشته را با خود به‌همراه داشته باشد و رؤیای سرزمین آباواجدادی را در خود زنده نگه دارد. اگر هم قصد بریدن از این گذشته‌کند، در حاشیه سرزمین جدید به موجودی تک‌افتاده، که هرازگاهی از سر ناامیدی دست‌وپایی می‌زند، مانند خواهد شد. بسیاری را می‌شناسم که این‌گونه‌اند. کافی است کمی دقت کنیم تا نام‌های بزرگ و کوچکی را به‌خاطر بیاوریم که برخی خواسته‌اند واقعا مهاجر باشند و در سرزمین جدید ریشه کنند، اما فقط در حاشیه این جوامع دست‌وپایی ززند یا می‌زنند. برخی هم به هر دلیلی ریشه در سرزمین گذشته دارند و هرچه می‌کنند مربوط به همان سرزمین آباواجدادی است و انگار اصلا نرفته‌اند. از پیش‌ترهای نه‌چندان‌دور می‌توانم سهراب شهیددالت یا امیر نادری را به یاد بیاورم که خواستند ریشه در سرزمینی دیگر کنند، اما در حاشیه دست‌وپایی ززند و از نزدیک‌تراها مثلا کاریکاتوربست‌ها و کارتونبست‌هایی که هرچه می‌کنند از سرزمین پیشین می‌کنند. تو گویی اصلا مهاجرت نکرده‌اند! گاهی اما این مهاجرت‌طور دیگری است. مثل مهاجرتی که نقاشان از سرزمین نقاشی به وادی گرافیک انجام می‌دهند. نقاشی در سرزمین ما به هر دلیلی هنوز یک شغل نیست و نقاشان امورات و معاششان از این حرفه نمی‌گذرد. از آنجا که خرید آثار نقاشی بخشی از فرهنگ ما نیست، بسیاری‌شان شرایط سختی دارند. جوان‌ترهایشان اگر پدر متمکنی نداشته باشند که خرج رنگ و بوشمان را بدهد، یا دچار گوشه‌گیری و افسردگی خواهند شد و غرغرو، یا مهاجرت از سرزمین نقاشی به وادی گرافیک، برایشان تبدیل به نزدیک‌ترس مهاجرت ممکنه می‌شود. این اتفاقی است که در اینجا بسیار رخ می‌دهد: نقاشانی که برای امرامعاش و گذران روزگار از نقاشی به گرافیک مهاجرت کرده‌اند. اما اینان نیز به مانند هر مهاجری، کوله‌بارشان پر از یادگارهای سرزمین مادری است. پر از آرزوهای نقاشی؛ و به مانند هر نقاشی، تلاششان بازتابانند ذهنیت خود. مشکل اما جایی رخ می‌دهد که تعداد مهاجران، از ساکنان اصلی بیشتر شود و رؤیاهای نقاشی، به عدد این مهاجران، در سرزمین جدید تکثیر شده و مفاهیم نقاشی، خود را بر مفاهیم سرزمین مهاجریذیر تحمیل کند؛ سرزمینی که اختلافی بنیادی در تعاریف و معانی با دنیای نقاشی دارد. گفتم که نقاش تلاش دارد تا ذهنیت و احساس خود را بروز دهد و این بروز می‌تواند با فضای بیرونی منطق یا متضاد باشد. اما دنیای گرافیک هم چنین است؟ گرافیک بنا به تعریف یک «رسانه» است و با هدف تأثیر بر فضای بیرونی و مشخصا تأثیر بر مخاطب شکل می‌گیرد. در چنین وضعیتی هر رخداد گرافیکی، به شرطی موفق است که با شناخت مخاطب و با هدف این تأثیر پدید آید. در این تعریف «مخاطب» اصل است، تعریفی که با ماهیت نقاش و نقاشی در تعارض است. هدف نقاش و نقاشی خود اوست. بازتاب درونیات خود نقاش؛ چه مخاطب آن را درک کند و در تعامل با آن قرار بگیرد یا نه. ممکن است یک نقاش آثاری را خلق کند که هیچ‌وقت مخاطبی پیدا نکند یا بسیاری سال بعد مورد توجه قرار بگیرد. «ون‌گو» نمونه‌ای است که از سن مثال زده شده، تکراری می‌نماید. ولی واقعیت نقاش و نقاشی همین است، «ون‌گو»! نقاشی می‌کنی، کسی تو را در زمان حیات درک نمی‌کند، در فقر و گرسنگی و پریشانی ذهنی روزگار می‌گذرانی، آن‌وقت صدسال بعد تابلوهايت را میلیون‌ها دلار خریدوفروش می‌کنند. ولی گرسنه که نمی‌توان ماند. گیرم صدسال بعد نقاشی‌هایت را به بهای گزافی بخرند. امروز را چه باید کرد؟ نمی‌توان گرسنگی کشید که! میلیون‌ها دلار صدسال بعد برای قاروقور امروز شکم که جواب نمی‌شود. خب، می‌ماند مهاجرت به امید معاش از سرزمین نقاشی به وادی گرافیک. ولی وقتی مهاجران زائدتر از ساکنان اصلی باشند، این مهاجرت شبیه مهاجرت اروپایی‌ها به قاره آمریکا می‌شود. نقاش می‌آید و تعریف خودش را از نقاشی بر جهان جدید تحمیل می‌کند. آن‌وقت گرافیک تحیف این سرزمین را براساس ایده‌های نقاشی تعریف می‌کند. گرافیک هم می‌شود بازتاب درونیات گرافیست (نقاش) و نه یک «رسانه» برای تأثیر بر مخاطب. سفارش دهنده هم در این تعریف، عاملی مزاحم است که دست‌وپایی خلافت را می‌بندد! دعوا می‌شود! نقاش مهاجر به سرزمین گرافیک، در این دعواها بین هم‌سلکان خود نامدار می‌شود و سفارش‌دهنده از خیر چنین جهانی می‌گذرد و کار را به یک «ایرپاور قوتشاپ» می‌سپارد و خلاص! قصه‌ایست این قصه مهاجرت!



● ضیا، موحد

کنار من در تاکسی بی‌مقدمه و آشنایی می‌گوید: آقا خوش به حال شما... ما که از جوانی چیزی جز جنگ و اخبار و افراد بی‌خانمان و ترس و وحشت خاطره‌ای نداریم.

به فکر می‌افتم. نوستالژی اصلا حسرت ایام گذشته‌خوردن است و غم غربت. اما اینجا مثل اینکه نوستالژی دو معنای دیگر هم پیدا می‌کند: ضدنوستالژی و نوستالژی دروغین. ضدنوستالژی خاطره دردناک گذشته است و با خشمم به گذشته نگریستن. نوستالژی دروغین هم حسرت دورانی است که ندیده‌ایم و گمان می‌بریم چه خوب بود اگر دیده بودیم. گاهی خواب می‌بینم و از ترس از خواب می‌پرَم که دوباره دانش‌آموز مدرسه خواجه نظام‌الملک و دبستان جلالیه اصفهان یا دبیرستان سعدی اصفهان هستم و بدتر از همه دانشجوی لیسانس فیزیک دانشگاه تهران و دریغ از یک کتاب درسی خواندنی و زندگی دشوار و برنامه‌های اغلب مبتدل رادیو و تلویزیون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتش‌نار (به قول مؤلف تجارب‌السلف: عرب را القاب رسم نبوده است و این آیین سلاطین

۱. طرح ساختن این فیلم چطور شکل گرفت؟

بعد از اینکه فیلم «یک پیامبر» را ساختم، به فکر این طرح بودهام. اما این کار مدتی به حاشیه رانده شد تا اینکه فیلم‌نامه‌نویس‌های همکارم دوباره این موضوع را به یادم انداختند. در نظر داشتیم به داستانی عشقی از زاویه‌ای متفاوت نگاه کنیم. فیلم مانند اسب تروا است که در آن موضوعی کلیدی وجود دارد و قلب سیاهی درون آن می‌تپد. در اینجا بر آن قسمت از نمایش‌نامه تمرکز کردیم که مربوط به زن و شوهر و عشق آنهاست.

۲. و چطور شد که این طرح به «نامه‌های ایرانی» ارتباط پیدا کرد؟

در نامه‌های ایرانی اثر مونتسکیو موضوعی است به نام: ایرانی چیست؟ و موضوع این فیلم از این عنوان گرفته شده است. فیلمی فرانسوی که در فرانسه ساخته شده و بازیگران به زبان تامیل با هم حرف می‌زنند، طرحی بود که در آغاز احمقانه به نظر می‌رسید. می‌خواستیم فیلمی فرانسوی بسازم که مردم در آن به زبان تامیل حرف می‌زنند. واقعا این کار را دوست داشتم.

۳. فکر سریلانکا چه وقت به ذهنتان رسید؟

باید بگویم که فیلم در مجموع درباره جنگ است. دبره، فیلم‌نامه‌نویس، اولین کسی بود که سریلانکا را برای این مکان فیلم‌برداری انتخاب کرد. این موضوع در فرانسه از اهمیت زیادی برخوردار است. در فرانسه تعداد زیادی سریلانکایی می‌بینیم ولی آنها را نمی‌شناسیم. داستان زندگی‌شان را نمی‌دانیم. زندگی‌شان حداقل در سینیمای فرانسوی یا غربی و به‌خصوص در فیلم‌های ژانر جایی ندارد. این جنبه از کار برایم جالب بود. هنگام اجرای طرح متوجه شدیم که تامیل‌ها از جایی می‌آیند که خشونت زیاد است ولی خودشان خشن نیستند و آن‌طور که در فیلم‌های غربی نمایش می‌دهیم، افکار خشونت‌بار ندارند. پس پرداختن به این موضوع به‌عنوان هدف اصلی فیلم برگزیده شد.

۴. در نشست خبری از تصمیمات خاص زیبایی‌شناسی که باید برای این فیلم می‌گرفتید صحبت کرده‌اید. می‌توانید جزئیات بیشتری از آن را برای ما بگویید؟

در این فیلم چیزهای غیرمنتظره زیاد داشتیم. مثلا نوع خاصی از نور و صدا انتخاب کردیم که با فیلم‌برداری سازگاری داشته باشد. موسیقی بکتوناخت را فقط برای شروع و پایان فیلم مناسب تشخیص دادیم. همچنین جلوه‌های ویژه رسمی و مشخص برای این فیلم مناسب نیست. در این کار بسیار علاقه داشتیم که بازیگران غیرحرفه‌ای را به کار بگیرم چون با چهره آنها آشنا نبودم و بر شگفتی کار اضافه می‌شد. از بازیگران و نقش‌آفرینی‌شان سیاست‌گزارم و این‌را در هنگام فیلم‌برداری به آنها گفته‌ام. بخش‌های زیادی از فیلم مطابق نوآوری‌های بازیگران تغییر کرد. درباره فیلمی مانند زنگار و استخوان بدیهه‌گویی مؤثرتر نبود. در آن فیلم ۹۰ درصد از فیلم براساس فیلم‌نامه فیلم‌برداری شده است، ولی در اینجا وضع فرق داشت. هر روز صبح از اینکه گروه را در حال کار می‌دیدم، لذت می‌بردم. با بازیگرانی کار کردیم که بلد نبودند فرانسوی حرف بزنند و با استفاده از دستگاه ترجمه‌کننده تلاش می‌کردیم این کار را طوری انجام دهیم که برای همه خوشایند باشد. گاهی معنی کلمه‌ای را که به‌کار می‌بردند، نمی‌دانستم. وقتی کسی کاری را انجام می‌دهد که پیش از آن ندیده‌ایم، تعجب می‌کنیم.

۱. بله، این فیلم با کار قبلی شما، زنگار و استخوان خیلی فرق دارد. در اینجا با گروهی کار می‌کنید که به‌لحاظ فنی متفاوت است. مدیر

نگاهی به فهرستِ رضا ثروتی

با خشمم به گذشته بنگر

عجم است) و... چه خوب که دیگر نه دانش‌آموز هستم و نه دانشجوی آن سال‌های تلف‌شده و نه دبیر دبیرستان‌های پارچین که با چه عشقی تدریس را آغاز کردم و با چه بیزاری‌ای استعفايم را قبولاندم. اگرچه در دوران فوق‌لیسانس با آمدن دو، سه استاد تازه کمی خود را یافتم، اما دوران دبیری، آن مختصر توفیق را هم به کامم زهر کرد.

این بود دوران جوانی که هم‌تاکسی‌م من به آن حسرت می‌برد؛ حسرت به چیزی که وجود نداشت. نوستالژی دروغین و بی‌موضوع. به گفته قدیمی‌ها: هرسال دریغ از پارسال که همان دریغ از هرسال است.

حالا وقتی می‌گویم آلبوم عکس ندارم، بعضی تعجب می‌کنند. آلبوم لایب برای یادآوری ایام خوش گذشته است. ناشکری نکنم. وقتی در ۳۵ سالگی برای ادامه تحصیل به خارج رفتم، روزی هنگام خواندن مقاله‌ای از فیلسوفی دود از سرم برخاست. ناگهان به یاد ایام تلف‌شده در ایران افتادم و دریغ و حسرت که چرا ۱۰سال زودتر امکان رفتن به خارج را پیدا نکرده بودم و شگردی آن‌همه استاد قابل و مسئول و مشتاق جواب به سؤال. خلاصه کنم نوستالژی من ضدنوستالژی است. حالا در ردیف آخر

گفت‌وگوی «شرق» با «ژاک اودیار» برنده نخل طلای کن

در سینما واقعیت وجود ندارد



عکس‌شرق

امیر گنجوی - زینب حق‌شناس

«دیپان» را برنده شگفتی‌ساز جشنواره کن امسال می‌توان خواند. با آنکه در کن امسال اکثر نظرهای مثبت روی فیلم تد هیزن و نانی مورتی بود، در کمال شگفتی اودیار جایزه نخل طلای امسال را از آن خود کرد. «دیپان» بپرامون سرنوست غم‌بار مهاجرت به فرانسه امروزی است. از درد و رنج پنج مهاجر سریلانکایی در مهاجرت به فرانسه می‌گوید و اینکه مهاجرانی که در بی قرار از اوضاع به‌هم‌ریخته کشور خود بوده‌اند هرگز نتوانسته‌اند در فرانسه رنگ‌وروی آرامش را ببینند و هنوز هم در وضعیت جنگی به‌سر می‌برند. این فیلم نماینده خوبی برای درک شرایط سینمای فرانسه در امسال است، درواقع در کارهای اکثریت سینماگران فرانسوی به‌نحوی موضوع جنگ و خشونت و تأثیرات آن بر زندگی انسان‌ها به چشم می‌خورد. فرصتی دست داد تا در میزگردی با کارگردان، سوالاتی راجع به فیلم مطرح کنیم. حاصل این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

فیلم‌برداری و بازیگران کسانی هستند که در فرانسه کمترشناخته‌شده یا اصلا شناخته‌شده نیستند. حتی با الکساندر دسپلات آهنگ‌ساز همیشگی‌تان کار کرده‌اید.

۲۰۱۰ سال است که با الکساندر کار کرده‌ام، او دوست واقعی من است و به‌راستی تحسینش می‌کنم؛ در فیلم هنر بزرگ بوداپست درخشید. ولی باید تصاویر و موسیقی را اندکی تغییر می‌دادم تا خلافت کارایم حفظ شود. اگر برای مدتی طولانی با افراد مشخصی کار کنیم برای دیگران کاملا شناخته‌شده می‌شویم و هیچ‌گونه عامل حیرت‌انگیزی در کار وجود نخواهد داشت. مثلا موسیقی دی‌ان درست آهنگ همان فیلم‌برداری سازگاری داشته باشد. موسیقی بکتوناخت را فقط برای شروع و پایان فیلم مناسب تشخیص دادیم. همچنین جلوه‌های ویژه رسمی و مشخص برای این فیلم مناسب نیست. در این کار بسیار علاقه داشتیم که بازیگران غیرحرفه‌ای را به کار بگیرم چون با چهره آنها آشنا نبودم و بر شگفتی کار اضافه می‌شد. از بازیگران و نقش‌آفرینی‌شان سیاست‌گزارم و این‌را در هنگام فیلم‌برداری به آنها گفته‌ام. بخش‌های زیادی از فیلم مطابق نوآوری‌های بازیگران تغییر کرد. درباره فیلمی مانند زنگار و استخوان بدیهه‌گویی مؤثرتر نبود. در آن فیلم ۹۰ درصد از فیلم براساس فیلم‌نامه فیلم‌برداری شده است، ولی در اینجا وضع فرق داشت. هر روز صبح از اینکه گروه را در حال کار می‌دیدم، لذت می‌بردم. با بازیگرانی کار کردیم که بلد نبودند فرانسوی حرف بزنند و با استفاده از دستگاه ترجمه‌کننده تلاش می‌کردیم این کار را طوری انجام دهیم که برای همه خوشایند باشد. گاهی معنی کلمه‌ای را که به‌کار می‌بردند، نمی‌دانستم. وقتی کسی کاری را انجام می‌دهد که پیش از آن ندیده‌ایم، تعجب می‌کنیم.

۱. بله، این فیلم با کار قبلی شما، زنگار و استخوان خیلی فرق دارد. در اینجا با گروهی کار می‌کنید که به‌لحاظ فنی متفاوت است. مدیر تولید، امیر گنجوی، خیلی کم به سابقه نظامی این افراد با مشکلات زندگی‌شان در خانه‌های کم‌درآمد در فرانسه اشاره کردید؟ قصد نداشتیم فیلم مستندی درباره جنگ داخلی

تئاتر سالان حافظ نشسته‌ام با آن پله‌های بلند و صندلی‌هایی که زانو را یک‌راست به صندلی مقابل می‌چسباند و داستان ضدنوستالژی ثروتیان را می‌بینم، همدردی با من و با بسیارسیار دیگر. همان از وحشت گذشته از خواب‌پریدن‌ها، همان روایات تلخ، همان ازدحام خاطراتی که می‌خواهد هنرمندانه از اعماق ذهن یا هنربیشگان جوان معادل عینی برایشان پیدا کند مگر بتواند با بازسازی گذشته از قفس آنها بگریزد. هنر فراتررفتن از خود. آیا رضا ثروتیان می‌تواند آن گذشته را در قفس فرم زندانی کند و خود راها به زندگی دیگری بپردازد. معجزه هنر در همین است و ذهن متخیل و تصویرپرداز ثروتیان چه خوب می‌تواند از عهده این کار برآید و آنها را فهرست کند. از همان اول چوب میزانه رهبری ارکستر رؤیایی با چوب تنبیه دم‌به‌دم جا عوض می‌کنند و این ظرافت‌کاری‌ها همراه با موسیقی متناسب با متن ادامه می‌یابد. اما چرا سه‌ساعت؟ آن هم بی‌وقفه؟ صندلی‌های ناراحت‌کنانه او نیست. کنانه او نیست اگر سالن‌های معیارمند نه برای تئاتر و نه حتی یک سالن مناسب برای موسیقی، به قول شجریان، داریم تا فتوایی برای بستن آن صادر شود.

در این تاملات فرورفته بودم و به‌عمر تلف‌کرده تاسف می‌خوردم که هم‌تاکسی‌ جوان من رفیق نیمه‌راه شد و با «جناب خداحافظ، درِ تاکسی را محکم به هم کوبید و معلوم نشد زمانه او را به کجا برد و من را به کجا.

گفت‌وگویی «شرق» با «ژاک اودیار» برنده نخل طلای کن

در سینما واقعیت وجود ندارد

اظهارنظرهایی تعجب می‌کنم. آیا واقعا کارهای من خشن هستند؟ نمی‌دانم. چیزی که توجه مرا به این مورد جلب کرد، این بود که با خانواده‌ای قلابی شروع کنم. او پدر نیست، دیگری هم مادر نیست. شخصیت دختر هم تا آخر فیلم که آنها به خانواده‌ای درست‌وحسابی تبدیل می‌شوند، دختر آنها نیست، پس موضوع اصلی فیلم خانواده است و اینکه چگونه دوباره دور هم جمع شده و تشکیل خانواده می‌دهند. این فیلم نه‌تنها خشن نیست بلکه فیلم خنده‌داری درباره ازدواج است. حالت طنزآلود فیلم به نوعی در تمام داستان دیده می‌شود. بقیه موارد هم فقط پس‌زمینه است.

۱. ولی نحوه نمایش در فیلم کاملا تکان‌دهنده و حتی اغراق‌آمیز است.

در سینما چیزی به‌عنوان واقعیت وجود ندارد. چیزی که در سینما داریم، واکنش است و تنها اغراق. سینما تصویری شیک از چیزی است که وجود دارد، حداقل از دیدگاه شخصیت‌های فیلم. منظور فیلم این است که ما بیشتر پیشامدها را از دید شخصیت‌ها می‌بینیم.

۲. ولی در پایان فیلم که تمام خانواده با تولد کودکی نجات می‌یابد و همگی به سلامت به انگلیس می‌روند نوعی اغراق و خوشبینی زیاد دیده می‌شود. پایان فیلم، یادآور قهرمان اصلی شبیه مسیحی است که باعث نجات همگان می‌شود. فکر نمی‌کنید زیادی به این موضوع پرداخته‌اید؟

هر فیلم‌نامه معمولا دو تا پایان دارد. یکی پایان شخصیت‌هاست و دیگری پایان داستان. غالبا این دو هم‌زمان پیش نمی‌آیند و دلیل اینکه سختی آخر یا صحنه‌های اضافی در فیلم وجود دارد، همین است. البته در آخر این داستان درگیری خشونت‌باری وجود دارد و پایان داستان در انگلیس است. به نظر من، آن داستان بخش انگلیسی نیز سفاکی آرام و تصور خود دیپان از کل ماجراست.

۳. در پایان فیلم شخصیت‌هایی را می‌بینیم که به خوبی و خوشی در انگلیس ساکن شده‌اند. آیا می‌خواهید بگویید که کانادا یا انگلیس جای بهتری برای زندگی مهاجران است؟

نه، اصلا این منظور را نداشت‌ام. از همان ابتدای فیلم شخصیت زن می‌خواهد به انگلیس برود و برای این کار برنامه‌ریزی می‌کند. دانش من در آن حد نیست که نظام مهاجرتی انگلیس و فرانسه را مقایسه کنم. ۱. چرا قهرمانانی را که محکوم به شکست هستند و با مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کنند، دوست دارید. در کارهایتان اغلب با مردمی روبه‌رو هستیم که زندگی‌شان را از دست داده‌اند و در جست‌وجوی راهی برای نجات آنها هستید.

این فرایند بسیار جالبی است. اگر منظور رفتن از «الف» به «ب» یا از سین به شین است چه فرقی می‌کند؟ چیزی که خوب است رفتن از الف تا ی است. وقتی پای نمایش و کشمکش به میان می‌آید، کسانی که شکست را تجربه کرده‌اند، بهتر می‌توانند منظور را برسانند.

۴. به‌عنوان آخرین سؤال، مدت زیادی صرف ساخت این فیلم کرده‌اید. باید فشار زیادی را تحمل کرده باشید...

بله، خیلی دشوار بود. سه، چهار سال پیش این طرح به ذهنم رسید و طرحی بسیار طولانی شد. بعد برای شرکت در جشنواره فیلم کن انتخاب شدیم که به خودی خود باورنکردنی بود ولی به ما فشار وارد کرد که سریع عمل کنیم و این کار را کردیم. وقتی سریع کار می‌کنیم، کمتر فکر می‌کنیم و من این را دوست دارم. هر از گاهی لازم است دست از فکرهای خسته‌کننده برداریم.

در خواست منتقد نیویورک تایمز برای جلوگیری از نمایش «برباد رفته»

۲۳۸ دقیقه‌ای هستند که روایت عشق یک دختر جنوبی در خلال جنگ داخلی آمریکا را به تصویر می‌کشند. «برباد رفته» یکی از پرفروش‌ترین و پربیننده‌ترین فیلم‌های ساخت هالیوود محسوب می‌شود که جوایز متعددی را از آن خود کرد، که از میان آنها می‌توان به چهار جایزه اسکار بهترین فیلم، بهترین کارگردانی، بهترین هنرپیشه نقش اول زن و بهترین نقش مکمل زن برای «هتی مک‌دال» اشاره کرد. هتی مک‌دال با کسب جایزه، اولین برنده سیاه‌پوست تاریخ جوایز اسکار نام گرفت.

بدون شک نژادپرستانه به آن تعلق دارد». لومینک معتقد است که کتاب و فیلم «برباد رفته» تأکید فراوانی بر این امر دارد که جنگ‌های داخلی آمریکا کاملا پیبوده بوده‌اند و یانکی‌ها را افرادی شرور نشان داده است. «برباد رفته»، محصول سال ۱۹۳۹ به‌کارگردانی «وینتور لومینک» و براساس رمان برنده جایزه پولیتزر نوشته مارگارت میشل ساخته شد و در آن کلارک گیبل و وینون لی دو نقش اصلی را ایفا کرده‌اند. لسللی هاروارد، الیونا دو هاولیند، هتی مک‌دال و آن رادفورد از دیگر بازیگران این فیلم

هنر

چهره روز

خواسته دختر پرویز کلانتری:

برای پدرم آرامش بخواید



● نقاش کویر همچنان در بستر بیماری است. او از هفت‌ماه گذشته به‌دلیل سکنه مغزی از نظر جسمانی دچار آسیب شده و خواسته دخترش از مردم این است که برای این نقاش آرامش طلب کنند. نگار کلانتری، دختر پرویز کلانتری، در مورد وضعیت جسمی پدرش به «شرق» گفت: «پزشکان گفته‌اند، پدرم خوب نخواهد شد، او درحال‌حاضر نمی‌تواند راه برود و صحبت کند. جلسات فیزیوتراپی یک‌روزدرمیان انجام می‌شود، اما به دلیل اینکه سکنه، شدید بوده و روی تکلمش اثر گذاشته است، پزشکان گفته‌اند، جلسات گفتاردرمانی فایده ندارد البته از آنجا که پدرم هوش بالایی داشت، هوشیاری گذشته را دارد».او با بیان اینکه پرویز-کلانتری از طریق ایماوآشاره با دیگران ارتباط برقرار می‌کند، افزود: «پدرم آدم نازنینی بود که همیشه سعی می‌کرد به دیگران خوبی کند. در مراسم‌هایی که دعوتش می‌کردند با وجود آلودگی هوا و سختی رفت‌وآمد، شرکت می‌کرد. یک ایران، پدرم را از دست داد. از مردم بخواهید برای آرامش پدرم دعا کنند».نگار کلانتری در مورد توجه مسئولان طی این مدت گفت: «ما از آنها توقعی نداریم و خوشبختانه در وضعیتی هستیم که نیازی به کمک دیگران نداریم، اما در این مدت رسیدگی‌ای به احوال پدرم نشده است و به‌همین‌دلیل هم هست که آثار ایرانی به موزه‌های خارج از ایران منتقل می‌شوند». پرویز کلانتری عصر سه‌شنبه، ۱۸آذر به‌دلیل سکنه مغزی در بخش سی‌وی بیمارستان تربتیا بستری شد و پس از آن با وخیم‌شدن وضعیتش به بخش آی‌سی‌وی این بیمارستان منتقل، اما بعد از گذشت ۱۰ روز از بستری‌شدن و انجام معالجات پزشکی، این هنرمند مرخص شد. کلانتری از جمله نقاشان شناخته‌شده معاصر است که در سال ۱۳۱۰ متولد شد و پیش از سکنه مغزی با وجود اینکه در هشتمین دوره زندگی خود به‌سر می‌برد، سرحال و پیکر رویدادهای هنری بود. او در بسیاری از نمایشگاه‌ها و رویدادهای هنری شرکت داشت، از آثار جوانان بازدید می‌کرد و به نقد بحث و بررسی جریان‌های فرهنگی می‌پرداخت. البته توجه به آثار او محدود به ایران نبود بلکه کارهایش در خارج از ایران هم مخاطبان خود را داشت. کلانتری علاوه‌بر برگزاری نمایشگاه‌های انفرادی، در بسیاری از کشورهای دیگر در نمایشگاه‌های گروهی زیادی شرکت کرد. یکی از آثار او در فهرست تمبرهای ویژه سازمان‌ملل نیز به چاپ رسیده و تابلو «شهرایرانی‌اش» در مقر سازمان‌ملل در تایروسی نصب شده است. او در دوره‌ای از فعالیت‌های که از سال۵۳ آغاز شد، شروع به کشیدن نقاشی‌های کاهکی کرد که همین مسئله باعث شد بیشتر مورد توجه قرار گیرد و این شوه، هویتی برایش رقم بزند تا آنجا که او را نقاش کویر نیز نامند.

زیر آسمان فیروزمای

قاسم هاشمی‌نژاد

در بیمارستان بستری شد



● شرق: قاسم هاشمی‌نژاد، نویسنده، مترجم، مصحح و روزنامه‌نگار ایرانی، جمعه گذشته ۲۹ خرداد در بیمارستان فیروزگر تهران بستری شد. به‌گفته فرشته شولانی، همسر او، این نویسنده که به‌دلیل بیماری‌های متعدد راهی بیمارستان شده، هم‌اکنون در بخش گوارش این بیمارستان بستری است و وضعیت جسمانی او از بهبودی نسبی برخوردار شده. هاشمی‌نژاد که یکی از بهترین زمان‌های پلیسی ایرانی با نام «فیل در تاریکی» را نوشته، متولد سال ۱۳۱۹ است و طی سال‌های دهه ۴۰، برای روزنامه آیندگان نقدهای ادبی روشنگرانه‌ای نوشته است. کارنامه اردشیر بابکان، مولودی: نمایش منظوم اثر الیوت، من منم: کتابی درباره خودکاوی، بشنو آدمک و خواب‌گران ازجمله آثار ترجمه‌شده توسط هاشمی‌نژاد هستند. عرفان و تصوف از دیگر حوزه‌های است که هاشمی‌نژاد در کنار نقد و ترجمه و قصه‌نویسی به آن پرداخته است. از کتاب‌های او در این زمینه می‌توان از کتاب «سپی و دو آینه» نام برد که کتابی است «در مقامات و مناقب عارفان فرهمند». هاشمی‌نژاد در این کتاب به زندگی، آثار و عقاید عارفان بزرگ پرداخته است و در چهار بخش سرنگاشت، روایت‌ها، کمپنه‌ها و گزیده‌گویی‌ها، هریک از این عارفان نام‌آشنا را به خواننده علاقه‌مند به حوزه عرفان معرفی کرده است. حسین منصور حلاج، یازید بسطمانی، ابراهیم ادهم، رابعه ادویه، ابوسعید ابی‌الخیر و ابوبکر بلخی ازجمله عارفانی هستند که در این کتاب به معرفی زندگی، افکار و آثارشان پرداخته شده است. «بوته بر بوته» نیز عنوان آخرین اثر منتشرشده از این منتقد و مؤلف است با توضیح «آثار معاصران در بوته نقد» که سال گذشته از سوی انتشارات هرمس منتشر شد.